چرا نظریه ولایت فقیه، تنها شکل حکومت دینی تلقی می‌شود؟

منبع: کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها

استاد علامه محمدتقی مصباح یزدی

ابتدا ببینیم نظریه ولایت فقیه دربردارنده چه پیامی است. آنچه به طور خلاصه درباره ولایت فقیه می‌توان گفت این است: در زمانی که امام معصوم حاکمیت ندارد، فقهایی که با شرایطی خاص از طرف معصومین علیهم‌السلام به حاکمیت نصب شده‌اند، عهده‌دار ادارهٔ جامعه براساس اسلام می‌شوند.

دو ویژگی حکومت

می‌دانیم که هر تشکیلات حکومتی اهدافی از قبیل: تأمین نیازمندی‌های شهروندان، برقراری امنیت داخلی، برقراری روابط با کشورهای دیگر که تضمین‌کنندهٔ منافع ملی است و غیره را تعقیب می‌کند؛ پس باید هر حکومتی دو ویژگی را دارا باشد؛ یکی راه رسیدن به این اهدف را بداند و در این راستا جامعه را آن‌چنان اداره کند که این اهداف تحقق یابند؛ دیگر این‌که مورد اعتماد مردم باشد، یعنی شهروندان مطمئن باشند در سایه این حکومت، آبرو، جان و مالشان حفظ می‌شود. هر انسانی ـ با هر عقیده ـ این دو ویژگی را شرط لازم حکومت می‌داند و انتظار دارد سردمداران حکومت به این دو شرط جامه عمل بپوشانند.

اگر حکومتی دینی باشد، باید در کنار اهداف مذکور، هدف دیگری را نیز در نظر داشته باشد و آن، آماده کردن زمینه رشد و ترقی معنوی شهروندان است. این هدف برای حکومت دینی از چنان اهمیتی برخوردار است که اهداف دیگر تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرند؛ به عبارت دیگر این هدف اولویت اول را در نظام اسلامی دارد.

حال با توجه به تمایز حکومت دینی از حکومت‌های دیگر، چه کسی باید رهبری این حکومت راکه برآورنده اهداف فوق است، برعهده بگیرد؟

شرایط حاکم دینی

از آن‌روکه در حکومت دینی، اداره جامعه بر اساس قوانین اسلامی است، آن کس که در رأس قدرت قرار دارد، باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد، تا در جریان اداره اجتماع از این قوانین سرپیچی نشود. این آشنایی باید در حدّ اجتهاد باشد.

بنابراین، اولین شرط حاکم دینی، اجتهاد در فقه است. ضرورت این شرط بسیار روشن است؛ زیرا هر کس مجری قانون شد، باید کاملاً از آن آگاهی داشته باشد، و در میان مسلمانان، فقها بیش‌ترین اطلاع و آگاهی را از قوانین شرعی و دینی دارند.

دومین شرط، تقوا و صلاحیت اخلاقی است؛ زیرا اگر حاکم از تقوا برخوردار نباشد قدرت، او را تباه می‌کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملّی مقدم دارد. برای حاکم ـ در هر نظام ـ درستکاری و امانت‌داری شرط است، تا شهروندان با اطمینان و اعتماد زمام امور را به دو بسپارند، ولی برای حاکم دینی، تقوا و درستکاری در حدّ اعلا ضروری است.

سومین شرط، آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی است؛ یعنی کسی که حاکم مردم است، باید بداند در چه اوضاعی جامعه را اداره می‌کند. او باید روابط بین‌المللی را بداند و دشمنان و دوستان داخلی و خارجی را تشخیص دهد. این‌ها مهارت‌هایی است که برای هر حاکم لازم است و گرنه او در تدبیر جامعه با مشکلات فراوانی روبه‌رو خواهد شد.

ممکن است سایر شرایط مذکور در غیر فقیه موجود باشد، ولی شرط فقاهت، ما را ملزم می‌دارد حاکم شرعی، فقیه جامع شرایط باشد. باید گفت شرایط مذکور برای حاکم دینی، مورد تأکید پیشوایان دینی است. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فیه»؛[1] ای مردم! شایسته‌ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد.»

با توجه به شرایط مذکور ما مدعی هستیم حکومت مشروع از دیدگاه ما فقط ولایت و حکومت فقیه است.

آیا پیشینهٔ نظریه ولایت فقیه به زمان غیبت امام زمان (عج) می‌رسد، یا این‌که ریشه‌های این نظریه در دوران حضور امامان معصوم علیهم‌السلام هم وجود داشته است؟

شاید در ذهن اکثر مردم چنین باشد که ولایت فقیه به پس از دوران غیبت کبرای امام زمان (عج) برمی‌گردد، یعنی به کمتر از ۱۲۰۰ سال قبل، ولی با توجه به مفاد نظریهٔ ولایت فقیه و با مروری اجمالی به تاریخ دوران حضور امامان معصوم علیهم‌السلام به راحتی می‌توان ولایت فقیه را در عصر حضور معصومین هم دید.

حکومت خدا و منصوبین او

براساس دیدگاه عقیدتی شیعه حاکمیت در اصل از آن خداست و به عبارتی دیگر: حاکمیت از شؤون ربوبیت الهی است. هیچ کس حق حکومت بر انسانی را ندارد، مگر آن‌که خدا به او اجازه دهد. پیامبران و خاتم آن‌ها (حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اوصیای معصوم ایشان از طرف خدا اجازه حکومت بر انسان‌ها را داشتند. ما در این‌جا قصد بیان دلیل مشروعیت حکومت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم علیهم‌السلام را نداریم. از نظر تاریخی مسلم است از میان امامان معصوم فقط حضرت علی علیه‌السلام و امام حسن مجتبی علیه‌السلام برای مدت کوتاهی به حاکمیت ظاهری رسیدند و دیگر امامان به دلیل سلطهٔ حاکمان غیرشرعی از اداره جامعه برکنار بودند و مجالی برای حکومت به دست نیاوردند. حضرت علی علیه‌السلام در زمان حاکمیتشان کسانی را در نقاط مختلف کشور اسلامی به حکومت می‌گماردند که منصوب خاص آن حضرت بودند و اطاعت از آن‌ها ـ مانند اطاعت از خود آن حضرت ـ واجب بود، چون این افراد به واقع منصوب با واسطه از طرف خدا بودند یعنی لازم نیست شخص، منصوب بی‌واسطه از سوی خدا باشد، تا اطاعتش واجب گردد. ولایت فقیه هم ـ در واقع ـ نصب با واسطه است و فقیه از طرف خدا اجازه دارد حکومت کند. در زمان امامانی که حاکمیت ظاهری نیافتند، امور جامعهٔ مسلمانان تحت تسلط و حاکمیت حاکمان جور بود. این حاکمان در فرهنگ شیعه "طاغوت" محسوب می‌شدند و براساس نصّ قرآن «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به»[2] مردم حق مراجعه به آن حاکمان وکسانی راکه از سوی آن‌ها برای تدبیر امور گمارده شده بودند، نداشتند؛ در حالی که در مواردی نیاز بود به شخصی مثل حاکم یا قاضی مراجعه شود. در چنین مواردی وظیفهٔ مردم چه بود؟

ولایت فقیه در کلام معصوم علیهم‌السلام

از امامان معصوم علیهم‌السلام دستورهایی رسیده است که مردم باید در زمان یا مکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست، به کسانی که دارای شرایط خاصی هستند، مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند. مثلاً از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما...»[3]

۷مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام، همان فقیه موردنظر ماست. طبق روایات مشابه، به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم «فقیه حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است. در همین روایت آمده است: «فانیّ قد جعلته علیکم حاکماً»(۴)؛ من او را حاکم شما قرار دادم.» روشن است امام شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده، بلکه به صورت عام منصوب نموده است. در همین روایت آمده است: «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانّما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الرّاد علینا کالرّاد علی الله و هو علی حدّ الشرّک بالله؛(۵) حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است، اطاعتش واجب است و اگر کسی حکم او را نپذیرد، مانند آن است که حاکمیت معصوم را نپذیرفته است.» با توجه به نصب عام فقها نظریه ولایت فقیه، اختصاص به زمان غیبت ندارد، بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد، این نظریه نیز باید اجرا گردد. زیرا محتوای این نظریه، چیزی جز چاره‌جویی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند، نیست؛ پس ریشه این نظریه را در زمان حضور معصوم نیز می‌توان دید.

ولایت فقیه را با دلیلی ساده و قابل فهم برای همگان اثبات کنید.

بیان دلیلی روشن برای اثبات ولایت فقیه که برای همگان قابل فهم باشد مقدمه‌ای را لازم دارد؛

نیازمندی‌های قانون (تفسیر ـ تطبیق ـ اجرا)

خدای متعال برای اداره جامعه احکامی را نازل فرموده که در بسیاری از موارد نیاز به شخصی دارد که آن‌ها را تفسیر و تبیین کند همان‌طور که تمام قوانین دنیا چنین‌اند، گو این‌که تلاش قانون‌گذاران این بوده که آن‌ها را روشن بیان کنند ولی به علت ویژگی‌ها و نارسایی‌های زبان، گاه مقررات نیاز به تفسیر دارند.

افزون بر این برای تطبیق احکام بر مصادیق و موارد آن‌ها نیز گاه ابهاماتی وجود دارد؛ یعنی این‌که آیا فلان حادثه خاص، مصداقی از این قانون خاص است، یا مصداقی از قانون دیگر، این امر مشکل دیگری در راه اجرای قانون است که در تمام قوانین دنیا وجود دارد.

پس از تفسیر قانون و تعیین مصداق آن، نوبت به اجرا می‌رسد. هر قانونی نیاز به مجری دارد برای اداره یک جامعه براساس احکام و قوانینی خاص باید فرد یا افرادی باشند که بتوانند این سه مسؤولیت را به عهده بگیرند.

شایسته‌ترین مجری احکام اسلام

روشن است بهترین فرد برای اجرای احکام و قوانین اسلام کسی است که در هر سه مورد ایده‌آل باشد؛ یعنی بهترین قانون‌شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد، که هیچ انگیزه‌ای برای تخلّف نداشته باشد و هیچ اشتباهی در فهم و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. در فرهنگ ما، چنین خصوصیتی «عصمت» نام دارد، و با وجود معصوم، او بر تمام افراد دیگر ـ به حکم عقل ـ برای اجرای قانون اولویت دارد. در جوامع بزرگ که یک شخص نمی‌تواند اداره تمام امور را به عهده بگیرد، چنین فردی باید در رأس هرم قدرت باشد و تمامی مدیران باید با نظارت و ولایت او امور را به عهده گیرند و به انجام رسانند. برترین مصداق معصوم، رسول اکرمﷺ است که در عالی‌ترین مراحل اخلاقی قرار دارد و به اجماع و اتفاق نظر همهٔ فرقه‌های اسلامی معصوم است. به عقیده ما شیعیان، پس از پیامبراکرمﷺ امامان معصومعلیهم‌السلام قرار دارند که دارای ویژگی عصمت‌اند. پس تا امامان معصوم باشند این ایده‌آل وجود دارد و نوبت به غیر آنان نمی‌رسد، اما در زمان غیبت که عملاً چنین ایده‌آلی در میان ما نیست و نمی‌توانیم با او مرتبط باشیم تا از حکومتش بهره‌مند گردیم، باید چه کنیم؟

در این زمینه آیات و روایاتی وجود دارد که تکلیف ما را روشن می‌کند، ولی چون ما در صدد بیان دلیل ساده‌ای هستیم، فقط از خرد خوانندگان محترم کمک می‌گیریم و می‌پرسیم چه باید کرد؟ بدون تردید اگر ایده‌آل را معصومانعلیهم‌السلام بدانیم، عقل می‌گوید: در عصر غیبت کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه‌تر است؛ یعنی در دین‌شناسی، تقوا و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام، بهترین باشد. وقتی که جامعه نمی‌تواند بدون حکومت باشد و ما دسترسی به امام معصوم نداریم، باید به سراغ کسی برویم که کم‌ترین فاصله را با او دارد؛ کسی که شناختش از اسلام، از دیگران بیش‌تر و عدالت و تقوایش از همه بالاتر و برای اجرای احکام و قوانین اسلام، مناسب‌ترین فرد باشد، این صفات در ولی‌فقیه تجلّی می‌کند. در امور دیگر نیز روش عموم مردم همین است که ابتدا نزد بهترین متخصص می‌روند لیکن اگر دسترسی به بهترین ممکن نبود، به کسانی رجوع می‌کنند که در تخصص و ویژگی‌ها به فرد ایده‌آل نزدیک‌تر باشند. ولایت فقیه معنایی جز رجوع به اسلام‌شناس عادلی که از دیگران به امام معصوم نزدیک‌تر است، ندارد.

آیا اختیارات و وظایف ولی‌فقیه منحصر به اموری است که در قانون اساسی آمده یا این‌که موارد مذکور صرفاً نمونه‌هایی از اختیارات رهبر است؟

فایدهٔ قانون‌گذاری

اصولاً فایده وضع قانون این است که اگر در موردی اختلاف واقع شد، بتوان با استناد به آن رفع اختلاف کرد؛ یعنی قانون سندی است که با استناد به آن حلّ اختلاف می‌شود. بر این اساس هرچه در قانون ذکر شده، باید احصایی باشد تا وضع قانون فایده‌ای داشته باشد. اما باید توجه داشت که همیشه در جریان وضع قانون مواردی موردنظر قرار می‌گیرد که غالباً اتفاق می‌افتد. و معمولاً برای موارد نادر قانونگذاری نمی‌شود.

اختیارات و وظایف ولیّ‌فقیه در قانون هم بر همین منوال است؛ یعنی در قانون اساسی اصلی تصویب شده که در آن اختیارات و وظایف ولی‌فقیه مشخص شده است، ولی در این اصل مواردی ذکر شده که معمولاً مورد احتیاج است، نه این‌که اختیارات او منحصر به موارد مذکور باشد، چرا که در اصل دیگری از قانون اساسی ولایت‌مطلقه برای ولیّ فقیه اعلام شده است.

این دو اصل با هم تعارضی ندارند بلکه توضیح دهندهٔ همدیگرند؛ یعنی یک اصل بیان کنندهٔ اختیارات و وظایف ولیّ‌فقیه در موارد غالب است، و اصل دیگر (ولایت مطلقه فقیه) بیانگر اختیارات ولی‌فقیه در مواردی است که پیش می‌آید و نیاز است ولی‌فقیه تصمیمی بگیرد که خارج از اختیارات مذکور در اصل اولی است و آن اصل نسبت به این موارد ساکت است.

اگر به عملکرد امام راحلرحمه‌الله توجه کنیم، در می‌یابیم اختیارات ولی‌فقیه فراتر از آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است. مفاد قانون اساسی ـ پیش از بازنگری ـ آن بود که رئیس‌جمهور توسط مردم تعیین می‌شود و رهبر این انتخاب را تنفیذ می‌کند، ولی امامرحمه‌الله در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری اعلام کرد: من شما را به ریاست جمهوری منصوب می‌کنم. در قانون اساسی سخن از «نصب» رئیس‌جمهور نبود، ولی امامرحمه‌الله از این‌رو که اختیار بیش‌تری برای مقام ولایت فقیه قائل بودند و ولی‌فقیه را دارای ولایت الهی می‌دانستند در هنگام تنفیذ رؤسای جمهور از واژه نصب استفاده می‌کردند. به عنوان نمونه در تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید رجایی چنین آمده است: «و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولیّ امر باشد اینجانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و مادام که ایشان در خط اسلام عزیز و پیرو احکام مقدس آن می‌باشند و از قانون اساسی ایران تبعیت و در مصالح کشور و ملت عظیم‌الشأن در حدود اختیارات قانونی خویش کوشا باشند و از فرامین الهی و قانون اساسی تخطّی ننمایند، این نصب و تنفیذ به قوّت خود باقی است. و اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند مشروعیت آن را خواهم گرفت.»(۶)

پی‌نوشت:

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۳
۲. نساء: ۶۰، «می‌خواهند طاغوت را در اختلافات خود حاکم قراردهند در حالی که مأمور شده‌اند طاغوت کفر ورزند.»
۳و۴و۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷
۶. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۶